



مدرسه‌ای برای زندگی و کار

هنوز خاطره حل نکردن مسئله‌ای از مسائل حساب استدلالی را به یاد دارم. آقای محمدی که آمد، یکی از بچه‌ها را برای حل مسئله صدا کرد. او آمد پای تخته و من و من کرد. ناگهان آقای محمدی سیلی محکمی به گوشش زد و از کلاس بیرونش کرد. بعد هم نفر دوم را صدا کرد که با احتیاط آمد پای تخته و گفت که مسئله را حل نکرده است. آقای محمدی لگدی هم به پشت او زد و روانه خارج از کلاسش کرد. نفر سوم من بودم که وقتی صدایم کرد، می‌دانستم چه خواهد شد و برای همین، خودم از کلاس بیرون رفتم؛ مبادا آنچه بر دو نفر دیگر رفت، بر سرم بیاید! پس از آن سال‌ها، بسیار اوقات از خود پرسیده‌ام که عاقبت چه شد؟ چرا آن همه اضطراب و کتک و زحمت و شوق را برای یادگیری متحمل شدم و نتیجه‌اش هیچ اندر هیچ؟ جز خاطره‌ای که ماند. یک دهه بعد که حکایتی از مثنوی را می‌خواندم، به یاد حال و احوال خودم افتادم و بسیار کسانی مانند خویش.

مولوی در مثنوی حکایت می‌کند که عربی دو کیسه بر شتری بار کرده بود و روی کیسه‌ها نشسته بود. در بیابان و در میانه راه به سوی شهر، مرد پابره‌نهای را دید. مرد از او پرسید که در جوال‌ها چیست. گفت: در یکی گندم و در دیگری سنگ‌ریزه است. مرد پرسید: چرا سنگ‌ریزه؟ و او گفت: قصه این است که چون نتوانستم کیسه گندم را روی شتر مستقر کنم، آن طرف دیگر را از سنگ‌ریزه پر کرده‌ام تا تعادل برقرار شود. مرد گفت: خوب، گندم را دو نیم می‌کردی؛ نیمه‌ای در یک کیسه و نیمه‌ای دیگر در کیسه دیگر. عرب این کار را کرد و دید شترش بهتر و سریع‌تر راه می‌رود. او که از این پیشنهاد شگفت‌زده شده بود، مرد پابره‌نه را سوار

تابستان که آمد، برای دو درس هندسه و شیمی به کلاس تقویتی رفتم. صبح تا ظهر می‌رفتم دبیرستان دکتر هشترودی. شور و شوقی داشتم؛ به پدرم گفته بودم که می‌خواهم سال ششم به یک دبیرستان خوب بروم. دو سال قبل از آن، دوستم به دبیرستان آذر رفته بود و من فکر می‌کردم برای اینکه در کنکور موفق شوم، حتماً باید در سال آخر به مدرسه خوبی بروم. واقعیتش این است که آن سال‌ها تا به ششم دبیرستان نمی‌رسیدیم، کسی به فکر کنکور و دانشگاه نبود. پدرم با راننده یکی از سرویس‌های مدرسه هدف آشنا بود و به کمک او ما هم توانستیم در آن مدرسه ثبت‌نام کنیم. روز اول که به مدرسه هدف رفتم، دیدم سه کلاس ریاضی و در هر کلاس حدود چهل نفر دانش‌آموز دارد. من در ردیف‌های وسط نشسته بودم. یک‌بار به کلاسی آمده بودم که اغلب بچه‌هایش درس خوان و از طبقات متوسط و مرفه بودند؛ بنابراین، نگران موقعیت خویش در کلاس شدم. دبیرها آمدند؛ هر یک با شکل و شیوه خاصی. دبیر جبر که آمد، بلافاصله و بدون اینکه خود را معرفی کند، درس را شروع کرد. دبیر حساب استدلالی، ابهتی داشت و همه بدون اینکه از قبل سابقه‌ای داشته باشیم از او ترسیدیم. حتی پس از چهار دهه هنوز برخی کلاس‌ها مانند کلاس درس مکانیک و مثلثات یادم هست. در واقع در بین همه سال‌های تحصیل، هیچ یک به شفافیت سال ششم دبیرستان در خاطر من نیست. حتی پاره‌ای قضایای مثلثات را از حفظم؛ اگر چه پس از آن سال، هیچ‌گاه چه در آموزش عالی و چه در زندگی بابت حل آن مسئله‌ها عرق‌ها ریختم، ترسیدم، لذت بردم، عشق کردم ولی اگر بیرسید حاصل آن زحمات چه شد، می‌گویم هیچ! تنها خاطره‌ای از آن‌ها مانده است.

شستر و همراه خود کرد و در حالی که از هوش و ذکاوت او تعریف می‌کرد، گفت:

با چنین عقل و کفایت که تو راست
تو وزیری یا شهی، برگوی راست
گفت این هر دو نیام از عامه‌ام

بنگر اندر حال و اندر جامه‌ام
گفت اشتر چند داری؟ چند گاو؟

گفت نه این و نه آن، ما را مکاو
گفت رختت چیست باری در دکان؟

گفت ما را کو دکان و کو مکان؟
گفت پس از نقد پرسم، نقد چند؟

که تویی تنهارو و محبوب پند
کیمیای مس عالم با تو است

عقل و دانش را گوهر تو بر تو است؟
گفت ولله نیست یا وجه العرب

در همه ملکم وجوه قوت شب
پابره‌نه، تن برهنه می‌دوم

هر که نانی می‌دهد آنجا روم
مر مرا زین حکمت و فضل و هنر

نیست حاصل جز خیال و دردسر
مرد عرب وقتی این را شنید، خیلی ناراحت شد و

به مرد پابره‌نه گفت: این فکر و اندیشه که به کاری

نیاید، معلوم است که خیلی نحس است؛ پیاده شو
که نحوست کار تو مرا نگیرد. بعد هم گفت:

فکر، آن باشد که بگشاید رهی

راه، آن باشد که پیش آید شهی

دانشی که به کار تو نیاید، نه ثروتی بر تو بیفزاید
و نه شأنی برای تو ایجاد کند و هیچ اتفاقی در پس
آموختن آن نیفتد، آموختنش تو را چه حاصل؟

به راستی، دانشی که به کاری نیاید آموختنش
چه حکمتی دارد؟ در سال‌های اخیر هم این نقد

و انتقاد بسیار به مدارس وارد شده است که این
حجم معلومات و اطلاعات که به افراد می‌دهند،

به چه کارشان می‌آید. بنابراین، بحث‌هایی مانند
مهارت‌های زندگی، مهارت حل مسئله و اخیراً نیز

کارآفرینی مطرح شده است. در آخرین ایده‌ای
که نقادانه به وضعیت کنونی مدرسه پرداخته

است، تصور می‌شود که مدارس باید دانشی را به
دانش‌آموزان بیاموزند که در آینده قدرت کارآفرینی

در آن‌ها ایجاد کند؛ تربیتی که حاصل آن، کار و
ثروت باشد. در این شماره، این موضوع را از

دریچه‌های متفاوت بررسی کرده‌ایم؛ با این امید که
به تحلیل موضوع و توانمند کردن معلمان و مدارس

کمی کمک کرده باشیم. همچنین، به کارآفرینی
آموزشی و فرصت‌هایی که معلمان و علاقه‌مندان به

تولید محصول یا ارزش در حوزه آموزش در اختیار
دارند، پرداخته‌ایم.

